

بررسی دیدگاه داگلاس نورث - برنده جایزه نوبل ۱۹۹۳

در خصوص تحلیل تاریخی از فرایند توسعه اقتصادی

دکتر محمود متوسلی

مقدمه

داگلاس نورث (Douglass North) به همراه می سرز فوگل برندگان جایزه نوبل اقتصادی در سال ۱۹۹۳ اعلام شدند و بدین ترتیب نقش تحلیلهای تاریخی در خصوص توسعه اقتصادی و بویژه اهمیت نهادهای اجتماعی به عنوان کلید و محرک اصلی در شروع فعالیتهای اقتصادی خود اتکا بار دیگر در جهان علم و دانش احیا گردید.

نورث عقیده دارد که مردم در هر جامعه‌ای نسبت به انگیزه‌ها و نهادها بطور دقیق عکس‌العمل نشان می‌دهند و انگیزه‌ها و نهادهای مناسب و عملکرد صحیح آنها در توسعه اقتصادی کشورها نقش اساسی دارند. (۱)

نورث یکی از اقتصاددانان مشهور مکتب سیاسی - اقتصادی شوکلاسیک به شمار می‌آید. اندیشمندان بسیاری از جمله بوکانن (Buchanan, J.)، تولیسون (Tollison, R.D.)، تولاک (Tullock, G.)، آلسون (Olson, M.)، بکر (Becker, G.S.) و نلسون (Nelson, R.) نیز از بنیانگذاران و گسترش دهندگان این مکتب هستند. (۲) اساس این دیدگاه، گرایش طبیعی انسان به سوی تکامل است. تصمیم‌گیری تولیدکنندگان براساس حداکثر سود و تصمیم‌گیری مصرف‌کنندگان بر مبنای حداکثر رفاه در جو و فضای با امنیت کامل، فرض دیگر این مکتب است. و سرانجام، اینکه مکانیسم قیمتها بر تمامی بازارها حاکمیت دارد و دولت و نهادهای دولتی حامی و حافظ امنیت، اجرای صحیح قراردادها، و حقوق مالکیت هستند. در چنین فضا و وضعیتی خلاقیتها، نوآوریها ظهور

می‌یابند و به فعالیتهای اقتصادی، پویایی می‌بخشند.

در کشورهایی که نهادهای بازار مالی و پولی به صورت سازمان یافته وجود ندارد و یا از صرفه‌های اقتصادی به شکل بهینه استفاده نمی‌شود، دولت وظایف بسیار مهمتری را در پیش دارد و بازارها و نهادهایی را باید بیافریند که آسان‌کننده مبادلات و معاملات، و انجام سرمایه‌گذاریهای مولد باشند. البته در عمل، دخالت دولتها عموماً به خارج از مرزهای مطلوب اقتصادی کشیده می‌شود و طیف گسترده‌ای از بیماریهای اقتصادی و اجتماعی را پدید می‌آورد که بسیار فراتر از نواقص و شکستهای اولیه بازار بوده است.

تحلیلگران تاریخ اقتصادی در این مکتب، دو عامل ذیل را در چگونگی رشد سریع و یا کند کشورها تعیین کننده می‌دانند: (۳)

- ۱- ارتباط متقابل بین سیاستهای عمومی و اعمال نفوذ گروه‌های ذی‌نفع (Interest Groups) در بخش خصوصی
- ۲- عاملیت و تعیین‌کنندگی تئوری معروف به سه نهاد، شامل حقوق مالکیت، دولت و ایدئولوژی، که اولی بیانگر چگونگی انگیزه‌های فردی و گروهی است و دومی این حقوق را تدوین و تنظیم می‌کند و نهاد سوم بیانگر ادراکات و عکس‌العملهای مختلف افراد در برابر تغییرات مشابه در شرایط عینی است.

دیدگاه‌های نورث در سه زیر بخش، تئوری نهادها، تحلیل ساختار اقتصادی و تفسیر فرایند توسعه صنعتی مورد بحث قرار می‌گیرد.

نورث در تحلیل تاریخی از فرایند تکامل اقتصادی، با توجه به

رفتار نفع طلبی انسان و تأثیرپذیری آن از ارزشهای اخلاقی و معنوی، تئوری نهادها را ارائه می‌دهد. نهادهایی که افراد به قانونمندی آن اعتماد پیدا کنند و این قانونمندی نهادی براساس حقوق مالکیت مناسب شکل گیرد. قانونمندیهای نهادی کالایی عمومی هستند و می‌باید توسط دولت تدوین و تنظیم و به مورد اجرا گذاشته شوند. وجود حقوق مالکیت مناسب اولین قدم در ایجاد فضای مناسب برای فرد است تا نسبت به پاداش تلاشهای خود اطمینان یابد و فعالیتهای اقتصادی را شتاب و پویایی بخشد. بنابراین دولت است که تمامی مسؤولیتهای پیشرفت و یا عقب افتادگی کشوری را به عهده دارد.

در تحلیل از ساختار اقتصادی، نورث به دنبال تفسیر و بیان عواملی است که نقشی تعیین کننده در فرایند توسعه داشته و آغازگر حرکت نوین صنعتی بوده‌اند. وی، سرانجام، با ارائه یک مدل و تأکید بر آموزش و الفت میان علوم پایه و روشهای کاربردی، انقلاب صنعتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

تئوری نهادها

تئوری نهادها به بیان چگونگی ساختار و تحولات سازمانی و هزینه‌های معاملاتی در فرایند توسعه می‌پردازد. این هزینه‌ها مجموعه‌ای از هزینه‌های تدوین و تنظیم و اجرای کامل قراردادها را شامل می‌شود. قراردادها تمامی توافقیهای ممکن و معمول، میان بخش خصوصی و بخش عمومی و از جمله نهاد دولت را شامل می‌شود. سه فرض اساسی در این دیدگاه عبارتند از:

۱- افراد در جهت منافع شخصی و در تأمین منافع جمعی تلاش می‌کنند.

۲- تدوین و تنظیم و اجرای قوانین مربوط به قراردادها هزینه دارد.

۳- ایدئولوژی، رفتار حداکثرسازی فردی را تعدیل می‌نماید. رفتار حداکثرسازی، پایه و اساس تمامی تئوریهای اقتصادی و همچنین اساس تئوری نهادهاست. با ایجاد برخی از محدودیتهای در رفتار فردی در شکل نهادهای مختلف، سازمان بشری و تمدن کنونی به وجود آمده است. بنابراین این افراد برای محدود کردن برخی از رفتارها تصمیم می‌گیرند تا سازمانی سیاسی و یا اقتصادی تشکیل دهند، در حالی که رفتار حداکثرسازی فردی، همچنان کلید فهم و شناخت سازمانهای مختلف را تشکیل

می‌دهد. قدم بعدی در تشکیل نهادها، تدوین و تنظیم مقرراتی است که رفتار افراد را در چارچوب هدفهای نهادی نظم داده، کنترل نماید. اما هزینه‌های تدوین و تنظیم مقررات عموماً زیاد هستند و از آن مهمتر هزینه‌هایی است که برای تضمین اجرای کامل قوانین و مقررات وضع شده باید صرف شود. عموماً مسؤولان (Principals) رده‌های مختلف در نهادها سعی می‌کنند تا رفتار عوامل (Agents) خود را مورد کنترل قرار دهند به گونه‌ای که حداکثر منافع برای آنها فراهم گردد. اما مسؤولان از میزان توانایی و مقدار محصول قابل تولید توسط عامل، اطلاع کامل ندارند، و براساس نفع طلبی شخصی افراد، هر فرد سعی می‌کند تا به گونه‌ای عملکرد خویش را مخفی نگه دارد و راهی برای فرار از قانون بیابد. علاوه بر این، تمامی واسطه‌ها، ارزیابها، وکیلان و قاضیان ممکن است برای تأمین منافع شخصی و حداکثرسازی سود خویش غیر عادلانه رفتار کنند. بنابراین، تدوین و تنظیم و اجرای کامل قوانین و مقررات نه تنها هزینه‌های زیادی را دربر می‌گیرد بلکه ممکن است عملی و قابل انجام نباشد. نورث در این مقطع، فرض سوم تئوری خود را مطرح می‌کند و ایدئولوژی را به عنوان شرط کافی برای شکل‌گیری نهادها به شمار می‌آورد. او معتقد است که با ابزار ایدئولوژی می‌توان بر رفتار مردم نسبت به رعایت عدالت و احترام به قانون و انجام صحیح قراردادها تأثیر گذاشت. افراد نیازمندند تا محیطی همراه با امنیت و جوی بر اساس اصول منطق در اطراف خود بسازند و کلید تأثیر بر رفتار افراد این است که آنها به مرور به قانونمندی و عدالت نهادهای مختلف اعتقاد پیدا کنند. تابع مطلوبیت فردی بسیار گسترده‌تر از فرضهای ساده نفع طلبی و خودخواهی فردی در تئوریهای اقتصادی است. رفتارهای فردی ابتدا در خانواده، سپس در دبستان و مراکز آموزشی و سرانجام، توسط نهادهای اجتماعی مختلف شکل می‌گیرد و تغییر در رفتار افراد و ایجاد ارزشهای مطلوب در رفتار فردی نیز از همین کانونها و توسط همین نهادها باید صورت‌گیرد. فرد در درون قبیله، ایدئولوژی آگاهانه خود را که در رفتار منعکس است، به تجربه می‌آموزد و رفتار بر خاسته از اعتقادات عمیق و ممارست در تجربه کردن در درون قبیله است. برگشت از ایدئولوژی زمانی حاصل می‌شود که فرد بطور مستمر با تجربه‌هایی مخالف با بینش اولیه خود روبرو گردد. مسأله قانونمند بودن نهادها و مورد پذیرش قرار گرفتن آنها توسط افراد بسیار اهمیت دارد. به گونه‌ای که فرد

آموزش یافته در چنین محیطی، قوانین و مقررات را بدون اعمال زور مورد اطاعت قرار می‌دهد، حتی اگر آن مقررات به زیان او باشد؛ به عبارت دیگر، مسأله «سواری-مجانی» (Free rider) در رفتار افراد که فرض بسیار اساسی در تئوریهای گزینش است، قابل تعدیل است. یک کاربرد این تحلیل در توسعه اقتصادی این است که اگر ارزشهای اجتماعی و ایدئولوژی حاکم بطور هماهنگ و مستمر رفتاری را، که در جهت توسعه اقتصادی است، ترویج نمایند، توسعه صورت خواهد پذیرفت.

نورث، کره و چین را برای توسعه مساعد، و هندوستان را مواجه با اشکال می‌بیند. او در اهمیت ایدئولوژی از این هم پا را فراتر گذاشته و می‌گوید: «اصول معنوی و اخلاقی محکم و استوار در یک جامعه سنگ بنای ثبات اجتماعی است که به نظام اقتصادی حیات می‌بخشد.» (۴)

کاربرد دیگر این بحث، تفاوت در «هزینه‌های معاملاتی» در کشورها با درجات مختلف ایدئولوژیک است. کشوری که در آن اختلافات ایدئولوژیک زیادی وجود دارد و یا ایدئولوژی متحدی شکل رفتاری و نهادینه نیافته است، تدوین و تنظیم و اجرای قوانین و مقررات، منابع زیادی را به خود تخصیص می‌دهد.

در مقابل کشوری که از لحاظ فرهنگی پذیرای قانون است و یا در یک فرایند مشخص قانونمندی نهادها بر مردم ثابت شده است، هزینه‌های کمتری را باید بپردازد. در جامعه اول طبیعی است که عدم رعایت قانون در شکلهای مختلف رشوه‌خواری، کلاهبرداری و ... برای حداکثرسازی منافع فردی به صورت گسترده وجود دارد. گفته شد که رفتار افراد در احترام به قانون و رعایت عدالت به اعتماد آنها نسبت به قانونمندی نهادها بستگی دارد، این قانونمندی در ابتدای امر در رفتار مجریان قانون عوامل دولتی و تصمیم‌گیرندگان سیاسی تجلی می‌یابد و به مرور به تمامی افراد جامعه هویت ایدئولوژیک و ملی می‌دهد. در پی استقرار هویت ایدئولوژیک و ملی ثبات اجتماعی پدید می‌آید و در نتیجه راه برای اجرای سیاستهای توسعه اقتصادی هموار می‌گردد. عدم وجود آن موجب می‌شود دولت و عوامل دولتی برای کسب درآمد و یا امتیازهای خاص از گروه‌های با نفوذ، خدمات مربوط به حمایت و عدالت را مورد معامله قرار دهند و از آنجا که این خدمات، ویژگی کالاهای عمومی را دارند، افراد به صورت فردی قادر به فراهم آوردن آن نیستند و دولت مانند یک نهاد انحصاری

تبعیض‌گر (Discriminating monopoly) عمل می‌کند و در تدوین و تنظیم قوانین مربوط به حقوق مالکیت (Property right) و اجرای آنها جانب عدالت را نخواهد گرفت؛ به عبارت دیگر، در مقابل کسب امتیاز فرصتهای ایجاد «رانت» را برای گروه‌های ذی‌نفع خاص فراهم می‌آورد. البته دولت در اعمال تبعیض محدودیت دارد و تا جایی که رفتار خود ادامه می‌دهد که جایگزینی برای خود نیابد. همچنین دولت مجبور است هزینه‌های اجتماعی را بطور همزمان کاهش دهد تا محصول اجتماعی زیاد شود و درآمد دولت بتواند افزایش یابد. وجود این تضاد منافع، دولت را مجبور می‌سازد تا در چارچوب ایدئولوژی مسلط، پشتیبانی لازم را برای توجیه رفتار خود به وجود آورد. نورث اعتقاد دارد، که حداکثرسازی منافع و درآمدهای دولت که با افزایش رانت صورت گیرد، در تضاد با منافع اجتماعی - که اعمال قوانین و حقوق مالکیت کار او مولد است - قرار می‌گیرد و این شیوه رفتاری دولت به مرور عدم کارایی را در نظام اقتصادی افزون و رشد اقتصادی را کندتر می‌کند و سرانجام برای خود جایگزین به وجود می‌آورد.

تحلیل ساختار اقتصادی

تحلیل ساختار اقتصادی باید در چارچوب مدلی صورت گیرد که پاسخگوی سؤالات بسیاری دربارهٔ چگونگی فرایند توسعه اقتصادی باشد، از جمله اینکه عوامل تعیین‌کننده رشد کدامند، چه عواملی آغازگر حرکت نوین توسعه بوده‌اند، چه عواملی اختلاف بین رشد اقتصادی در جوامع مختلف را سبب می‌شوند، و بالاخره چه عواملی توجیه‌کننده عدم رشد، ایستایی و عقب‌افتادگی برخی جوامع در آخرین دهه از قرن بیستم هستند. نورث، دولت را مسؤل نهایی رشد و توسعه و یا رکود و عقب‌افتادگی کشورها می‌شمارد و درجه تکامل «دولتها» را وابسته به ساختار «حقوق مالکیت» می‌داند. در تفسیر این دیدگاه نکاتی به عنوان فرضیه‌های اولیه مدل ارائه می‌شود: (۵)

۱- ابتکار، خلاقیت و اختراع (Invention and innovation)، تمایلاتی ذاتی در درون بشر هستند و همین تمایلات ذاتی، بشر را از میلیونها سال قبل از دیگر جانوران مجزا نمود.

۲- در طی تاریخ همیشه یک خلاء عمیق میان بازده اجتماعی و خصوصی در خصوص ابتکار و اختراع وجود داشته است. تعیین و اندازه‌گیری حقوق مالکیت در زمینه ایده‌ها و تفکر و

کاربرد آن در فعالیتهای اقتصادی بسیار مشکل است. تعیین حقوق مالکیت در خصوص توسعه تکنولوژی بسیار مشکلتر از تعیین این حقوق درباره محصول و یا عوامل تولید است. بنابراین اندازه‌گیری ابعاد حقوق مربوط به نبوغ و نوآوریها و ضمانت اجرایی چنین حقوقی دلیل اصلی اختلاف بین منافع اجتماعی و خصوصی است.

۳- توسعه تکنولوژی، پدیده‌ای چند بُعدی و بهم پیوسته است. ایده‌های ابتکاری لئوناردو داوینچی بدون نقش تکمیلی توسعه علوم مهندسی، فیزیک و شیمی قابل درک نبوده است. دانشهای مختلف باید تکمیل شوند و تکامل یابند تا پدیده‌های جدید خلق شود و مسیرهای تازه در فعالیتهای نوآورانه پدیدار گردد.

۴- قاعده بازده نزولی مشمول توسعه تکنیکهای جدید می‌گردد، مگر اینکه ذخیره دانشهای پایه (Basic knowledge) به طور مستمر گسترده شود. علوم پایه وابسته به توسعه علوم طبیعی و فیزیک است و پیشرفت این علوم تا قبل از دوران معاصر تا حدودی مستقل از پیشرفت تکنولوژی بوده است، اما امروزه گسترش علوم پایه، به عنوان تقاضای مشتق شده برای پیشرفت تکنولوژی به شمار می‌رود.

براساس فرض اول، انگیزه رشد و تکامل بطور طبیعی ذاتی در انسان وجود داشته است و بشر همیشه در طی تاریخ زندگی خود دستاوردهایی در جهت پیشرفت و تکامل داشته است، و پدیده رشد مورد سؤال نیست بلکه عوامل تعیین کننده نرخ رشد و جهت رشد مورد نظر هستند؛ به عبارت دیگر، براساس فرض اول، گرایش به سوی تکامل و پیشرفت با یک نرخ طبیعی همیشه باید وجود داشته باشد، همانند رشد طبیعی که در هر موجود زنده مورد انتظار است. اما این نرخ رشد همراه با نوسانات بسیار بوده است، در مقاطعی از تاریخ و تحت شرایطی خاص پیشرفتهای چشمگیری در جوامع مختلف صورت گرفته است. تاریخ بشری شاهد دستاوردهای بسیار، اختراعات و نوآوریهای متعدد اما منقطع و غیر مستمر بوده است و در مقابل دوره‌هایی طولانی از ایستایی و رکود و حتی پسرفت نیز در تاریخ بشری قابل مشاهده است. چه توجیه تئوریکی بر این نوسانات، رکود و یا شتاب در نرخ رشد وجود دارد؟

فرض دوم بیان کننده این مطلب است که شکوفایی و ظهور نوآوریها و اختراعات، که به صورت بالقوه در انسان وجود دارد،

ممکن نیست مگر اینکه فاصله بین بازده خصوصی و اجتماعی کاهش یابد؛ به عبارت دیگر تدوین، تنظیم و اجرای حقوق مالکیت، «فرد» را نسبت به پاداش تلاشهایش امیدوار می‌سازد و در نتیجه، چنین تلاشهایی صورت می‌پذیرد.

فرض سوم می‌گوید پیچیدگی تکنولوژی کنونی و ضرورت تکامل چند بُعدی آن، کوشش فردی را با مشکل روبرو می‌سازد مگر اینکه این تلاشها به صورت نهادی و در چارچوب سازمانهای مشخص صورت گیرد. با توجه به فرض اول تئوری نهادها که رفتار فردی را در جهت حداکثر ساختن منافع شخصی می‌داند و فرض دوم که تشکیل هر نهادی را نیازمند به صرف هزینه‌های معاملاتی زیادی می‌داند، چگونه تشکیل نهادی که جمع آورنده تلاشهای متفرق فردی، به صورتی تکمیلی و در جهت دستیابی به هدف معینی باشد، ممکن می‌باشد. فرض چهارم پویایی پیشرفتهای تکنولوژیک را وابسته به نهادهای مستقل پژوهشی برای گسترش ذخیره علوم و دانش پایه می‌داند.

ذخیره دانش و تکنولوژی مدرن بر حد و مرز رفاه انسانی، بسیار افزوده است. اما وجود دانش و تکنولوژی به خودی خود تعیین کننده و تضمین کننده موفقیت انسان در این محدوده نیستند، بلکه «ساختار سازمان اقتصادی و سیاسی» تعیین کننده عملکرد اقتصادی و نرخ رشد دانش و تکنولوژی در هر کشور می‌باشند. شکل «همکاری» و «رقابت» که مردم یک کشور تدوین و تنظیم می‌کنند و نظامی که عهده‌دار سازماندهی فعالیتهای انسانی و تضمین کننده اجرای قوانین و مقررات مربوط به آنهاست، اساسی‌ترین عوامل در توسعه و تأمین رفاه در تمامی تاریخ اقتصادی به شمار می‌روند. این قواعد و قوانین نه تنها تعیین کننده انگیزه‌ها و عدم انگیزه‌ها هستند، بلکه هدایت کننده و شکل دهنده فعالیتهای اقتصادی نیز هستند. همچنین آنها تعیین کننده چگونگی توزیع ثروت و درآمد در یک جامعه محسوب می‌شوند. نورث با توجه به این نکات، دو محور اصلی در تحلیل ساختار اقتصادی با شناخت تئوری دولت و تئوری حقوق مالکیت فرض می‌کند. وی با ارائه تئوری شوکلاسیک دولت تلاش دارد تا علل عدم رشد را مورد بررسی قرار دهد. در این باره که چگونه نهاد دولت، کوششها و تلاشهای فردی را جهت می‌دهد و در یک همکاری برنامه‌ریزی شده با واحدهای اقتصادی خصوصی به رشد طبیعی شتاب بخشیده و در اندک زمان موفقیتهای فراوانی را

به وجود می‌آورد، او دیدگاه خاصی را ارائه نمی‌دهد. نورث استدلال می‌کند که تئوری دولت اساسی است، زیرا دولت است که ساختار حقوق مالکیت را تدوین و تنظیم می‌کند و در نتیجه تئوری دولت باید تفسیرکننده تمایل ذاتی واحدهای اقتصادی - سیاسی در فراهم آوردن حقوق مالکیت غیر کارا و همچنین بی‌ثباتی دولت در طی تاریخ باشد. تئوری حقوق مالکیت نیز ضرورت دارد تا شکلی از سازمان اقتصادی را که بشر برای کاهش هزینه‌های معاملاتی و سازمان دادن مبادلات (Exchanges) نیازمند است، ممکن سازد. تمامی نهادهای سیاسی و اقتصادی در ویژگیهای ذیل مشترک هستند: (۶)

۱- مجموعه‌ای از محدودیتها را نسبت به رفتار افراد به صورت قوانین و مقررات، اعمال می‌کنند.
۲- به منظور جلوگیری از عدول و تضمین اجرای قوانین و مقررات، شیوه‌های خاصی را طراحی می‌کنند و به اجرا می‌گذارند.
۳- برای کاهش هزینه‌های اجرایی قوانین، مجموعه‌ای از اصول اخلاقی و معنوی را به صورت شیوه‌های رفتاری ترویج می‌کنند.

تئوری نئوکلاسیک دولت، بر نقش دوگانه دولت در اقتصاد تأکید دارد؛ (۷) از یک طرف وجود دولت ضرورتی انکارناپذیر در توسعه اقتصادی است و از طرف دیگر عاملی کندکننده و مانع در رشد به شمار می‌آید. این نقش دوگانه را چگونه می‌توان تفسیر نمود. نورث عقیده دارد که تئوری گزینش نئوکلاسیک (Neoclassical Choice Theory) تفسیر مناسبی را در مورد دولت ارائه می‌دهد، البته این تئوری در مورد رفتار رأی دهی افراد و مسأله ایدئولوژیک، تحلیل مناسبی ارائه نمی‌دهد. (۸) آنچه در این تحلیل تاریخی از نقش دولت در اقتصاد اهمیت دارد، چگونگی فراهم آوردن حقوق مالکیت و ضمانت اجرایی آن حقوق است بویژه اینکه تحولات و تغییرات در ساختار چه تأثیری در تضمین حقوق مالکیت بر جای می‌گذارد.

دو تفسیر از نقش دولت وجود دارد، یک تفسیر براساس «تئوری قرارداد» (Contract Theory) و دیگری بر مبنای «تئوری استثمار» (Exploitation Theory) است.

تئوری قرارداد یک سابقه طولانی تاریخی دارد و نئوکلاسیکها عموماً بر این تئوری تأکید دارند، زیرا اساس تئوری «مبادله» است به گونه‌ای که دولت نقش حداکثرکننده ثروت برای کل جامعه را

دارد. این تئوری تفسیر مناسبی برای توسعه کارایی حقوق مالکیت - که توسعه اقتصادی را موجب می‌شود - دارد. در مقابل تئوری استثمار توسط بسیاری از دانشمندان جامعه‌شناسی شامل مارکس و برخی از نئوکلاسیکها، مورد توجه بوده است. این دیدگاه اعتقاد دارد که دولت نماینده گروه‌ها و طبقات خاص اجتماعی است و نقش آن گرفتن درآمد از عامه مردم به نفع گروه‌ها و طبقات خاص است. چنین دولتی حقوق مالکیت را آنگونه تنظیم می‌کند که درآمدهای گروه‌های خاص به حداکثر برسد، بدون توجه به اینکه تأثیر آن بر ثروت کلی جامعه چه باشد. در هر دو دیدگاه، نوعی مبارزه برای «توزیع ثروت» مشترک است. با این تفاوت که در تئوری قرارداد، نفع اولیه حاصل از ایجاد قرارداد مورد نظر قرار می‌گیرد و توزیع قدرت برابر است. اما در تئوری استثمار، منافع حاصل از ایجاد قرارداد مورد نظر نبوده و فقط بر بهره‌کشی از مردم توسط دولت توجه می‌شود و توزیع قدرت نیز کاملاً نابرابر فرض می‌شود.

حقوق مالکیتی که بتواند در یک روند تاریخی ایجادکننده توسعه خود اتکا باشد، در هیچ کشوری بطور مطلق وجود نداشته است. با این حال، تجربه تاریخ بشری نشان دهنده موارد بسیاری از واحدهای اقتصادی - سیاسی است که دستاوردهای عظیم اقتصادی در طی تاریخ داشته‌اند. مدل ساده ذیل دو پدیده در تئوری دولت را مورد بررسی قرار می‌دهد:

اول اینکه، یک تمایل گسترده در دولتها برای تدوین و اعمال حقوق مالکیت غیرکارا وجود دارد و در نتیجه، دولتها قادر به دستیابی به رشد خود اتکا نخواهند بود. دوم، بی‌ثباتی ذاتی دولتها که سرانجام، به تغییرات اقتصادی و رکود می‌انجامد. دولت در این مدل، حداکثرسازی مطلوبیت و یا ثروت از طرف حاکم و یا حاکمان، فرض گرفته می‌شود و سه ویژگی مهم آن عبارتند از:

۱- دولت گروهی از خدمات شامل «اقدامات حمایتی» (Protection) و «اجرای عدالت» (Justice) را در مقابل درآمد مبادله می‌کند. از آنجا که ارائه این خدمات مشمول «صرفه‌های اقتصادی در مقیاس» هستند، درآمد کلی جامعه در ارائه این خدمات به صورت جمعی و توسط دولت، بسیار بالاتر از زمانی است که افراد و یا گروه‌های خاص بخواهند، به صورت انفرادی این خدمات را فراهم آورند.

۲- دولت سعی می‌کند تا مانند یک واحد انحصاری تبعیض‌گر

عمل کند، یعنی گروه‌های مختلف را با تدوین حقوق مالکیت متفاوت از یکدیگر تفکیک نماید، به گونه‌ای که درآمد خود را به حداکثر برساند.

۳- دولت همیشه یک محدودیت و یا کنترل کننده بزرگ در مقابل خود دارد، و آن هزینه فرصت برای مردم است که می‌تواند جایگزینی را برای ارائه خدمات مشابه بوجود آورد. رقیبان دولت در داخل واحد سیاسی - اقتصادی موجود و یا دولتهای دیگر هستند. بنابراین درجه انحصار دولت بستگی به چگونگی وجود رقیب برای جایگزینی دارد.

خدماتی را که دولت ارائه می‌کند در راستای دو هدف هستند: اول تدوین و تنظیم قواعد و قوانین اصولی «رقابت» و «همکاری» که ساختار حقوق مالکیت (مالکیت در بازار عوامل و بازار کالا) را شکل می‌دهند، و رانت دولت را به حداکثر می‌رساند. دوم، در چارچوب هدف اول، باید هزینه‌های معاملاتی را کاهش دهد و از این طریق مهمترین و مؤثرترین انگیزه در افزایش محصول ملی را شکل دهد و در نتیجه، میزان درآمد مالیاتی خود را به حداکثر برساند. دولت برای رسیدن به هدف دوم باید مجموعه‌ای از کالاها و خدماتی را ارائه نماید که هزینه‌های مبادلات اقتصادی را کاهش دهد، این کالاها توسط نظام قانونگذاری، قضاوت و دفاع ارائه می‌شود، که علاوه بر توجیه اقتصادی آنها نسبت به کاهش هزینه‌های معاملاتی، زیربنای جوامع متمدن و پیش شرط توسعه اقتصادی هستند.

کاربردهای متعددی را در راستای این هدفها می‌توان عنوان نمود:

۱- دولتها و حاکمان استثماری که یا در جهت منافع گروه‌های خاصی تلاش می‌کنند و یا از یک قدرت مطلق دیکتاتوری برخوردارند، عموماً منافعیشان با منافع عمومی جامعه متضاد است و بطور طبیعی، و بر اساس قاعده توزیع مجدد ثروت موجود، و نه افزایش ثروت کلی جامعه، به تحصیل درآمد می‌پردازند. آنها قادر به ایجاد مکانیزمهای همکاری برای افزایش درآمد ملی جامعه (بزرگتر کردن کیک اجتماعی) نیستند و تنها روش تحصیل درآمد خود را در اعمال زور می‌یابند؛ به عبارت دیگر، شکست حاکمان در ایجاد انگیزه‌ها و محرکهای خلاق در امور تولیدی، تأمین شرایط مطلوب قانونی و حقوقی برای افزایش ثروت، و اعمال ضوابط معین برای اخذ مالیاتهای عادلانه، آنها را مجبور می‌کند تا

قدرت انحصاری خود را در جهت کسب درآمد از طریق افزایش در مالیاتها توسط نمایندگان، حاکمان محلی و یامیزان به کار برند.

۲- اگر دولتها براساس «تثوری قرارداد» عهده‌دار افزایش ثروت و رفاه عمومی باشند، آنها در حقیقت نماینده واقعی مردم در انجام اموری هستند که به دلیل هزینه زیاد و یا مسأله سواری مجانی، افراد خود قادر به انجام آنها به صورت منفرد و یا گروهی نبودند. در این صورت هدف ایجاد انگیزه و شرایط مطلوب برای گسترش تولید با هدف اخذ مالیات در تضاد قرار نمی‌گیرند، و حتی افزایش مالیاتها در خدمت هدف اول یعنی بهبود در ارائه کالاهای عمومی و شرایط مناسب تولید، قرار می‌گیرد. در چنین موقعیتی، حقوق مالکیت آنگونه تنظیم می‌گردد و به مورد اجرا در می‌آید که تضادها را به دوستی و همکاری تبدیل می‌کند و ثبات و امنیت و جو اعتماد را که اصولی‌ترین پیش شرط توسعه است، به صورت عملی فراهم می‌آورد. بنابراین، ساختار مطلوب حقوق مالکیت، افزایش درآمد ملی را سبب می‌شود. افزایش درآمد ملی، درآمدهای مالیاتی دولت را بالا می‌برد و دولت را در اجرای وظایف «حمایتی» (Protective) و «افزایش کارایی» (Productive) موفقتر می‌نماید و سرانجام، راه برای رسیدن به توسعه خود اتکای اقتصادی هموار می‌گردد.

۳- کاهش اهمیت زمین و منابع طبیعی، رشد مصنوعات و خدمات، افزایش سهم درآمدی نیروی کار و بویژه گسترش اهمیت سرمایه انسانی، و تغییرات سریع تکنولوژیک تغییرات عمده‌ای را در ساختار تولید موجب شده است و بسیاری از خلاقیت‌های نهادی مورد نیاز برای انطباق با شرایط جدید تنها و تنها از طریق دولتهای حامی و مولد امکان پذیر است.

تفسیر فرایند توسعه صنعتی

ظرفیت نوآوری و اختراع همیشه به صورت بالقوه در انسان وجود داشته است. با پایان یافتن قرون وسطی در برخی از کشورهای اروپایی بویژه انگلستان به تدریج شرایط ظهور و تبلور عملی نوآوریها و اختراعات فراهم می‌آید به گونه‌ای که تحلیل‌گران تاریخی اعتقاد دارند در فاصله بین سالهای ۱۸۳۰-۱۷۵۰ فرایند توسعه، خود اتکا و مستمر می‌گردد و اولین نمود آن بهبود در روش و استاندارد زندگی مردم اروپا، علی‌رغم افزایش سریع جهت بوده است. در حقیقت انقلاب صنعتی (نیمه دوم قرن ۱۸) فقط شتاب

نرخ رشد ابداعات و اختراعات را افزایش داد. کلید تغییر در شرایط این بود که «حقوق مالکیت» بهتر مشخص گردید و در نتیجه بهبودی چشمگیر در بازار عوامل تولید و بازار کالا پدید آمد. با توسعه بازار، تخصص و تقسیم کار گسترش یافت و همزمان هزینه‌های معاملاتی افزایش یافت. تحولات سازمانی برای کاهش هزینه‌های معاملاتی، هزینه‌های ابتکار و اختراع را کاهش داد و بازار بیشتر گسترش یافت، تقسیم کار و تخصص بیشتر شد و سرانجام، مجموعه این تحولات راه را برای انقلاب تکنولوژیک هموار نمود که در حقیقت پیوند میان علوم و تکنولوژی بوده است. بررسی هر چه عمیقتر انقلاب صنعتی، فرایند بهم پیوسته تحولات سازمانی و توسعه تکنولوژیک را بهتر قابل درک، و ما را در ارائه سیاستهای کاربردی موفقتر می‌کند. در جریان انقلاب صنعتی، وقایع و رخدادهای تکنولوژیک بطور عمده از توسعه علوم پایه مستقل بودند. (۹) یادگیری هنگام انجام کار می‌تواند بیانگر پیشرفت تکنولوژی در طی انقلاب صنعتی باشد، اما پیشرفتهای تکنولوژیک اخیر مستقیماً وابسته به پیشرفتهای اساسی در «علوم پایه» بوده است؛ به عبارت دیگر، تنها تجربه‌ها و آزمونهای علمی توانست توسعه انرژی هسته‌ای و یا دستاوردهای حاصل در صنعت پتروشیمی را موجب شود و این ترکیب و پیوند علوم و تکنولوژی را «انقلاب تکنولوژی» و یا انقلاب اقتصادی دوم می‌نامند که در نیمه دوم قرن نوزدهم به وقوع پیوست. بیشتر مطالعات در مورد فرایند انقلاب صنعتی بر اختراعات بزرگی چون موتور بخار و ... تأکید دارند، در حالی که نوآوریها و اختراعات روز به روز، توسعه مهارتهای نیروی انسانی، کارایی تولید را در ابعاد و بخشهای مختلف اقتصادی افزایش دادند که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرند. این نوآوریها بر ذخیره دانش افزودند و امروزه به صورت علوم فیزیک، شیمی و زیست تیلور یافته‌اند. ریشه این علوم که به علوم محض و یا علوم پایه مشهورند به دورانهای قبل برمی‌گردد، اما این نکته قابل ذکر است که انگیزه برای توسعه علوم محض ضرورتاً به توسعه دانش کاربردی نمی‌انجامد. اختلاف در پیشرفت علمی برای علم و یا پیشرفت علم در خدمت توسعه، هنوز در برخی جوامع به خوبی مورد بررسی قرار نگرفته است، در حالی که در یکصد سال اخیر در کشورهای صنعتی، پیشرفت در علوم پایه ضرورتاً در خدمت تحولات مستمر تکنولوژیک بوده است.

در طی تاریخ، همیشه یک خلاء میان دانش علمی محض و تکنیک، که بشر مورد استفاده قرار می‌دهد، وجود داشته و برای کشورهای پیشرفته تا دوران جدید، توسعه سیستماتیک دانش جدید به منظور استفاده از آن دانشها برای سهولت بخشیدن به زندگی مورد نظر نبوده است و امروزه برای برخی از کشورهای جهان سوم هنوز پیوند بین علوم و تکنیک تولید حاصل نشده است. چه عواملی تعیین کننده نرخ رشد تکنولوژی جدید و دانش علمی محض هستند؟ پاسخ به این سؤال شاید بتواند برخی از علل عدم رشد در کشورهای در حال توسعه و دلایل رشد سریع در کشورهای پیشرفته را جوابگو باشد.

نرخ بازده اجتماعی تحولات تکنولوژیک همیشه بالا بوده است، اما تا زمانی که اقداماتی در جهت بالا بردن نرخ بازده خصوصی صورت نگیرد، انتظار می‌رود که پیشرفت در ارائه تکنیک جدید به کندی صورت گیرد. عموماً نوآوری می‌تواند با هزینه بسیار پایین و یا بدون هزینه مورد تقلید قرار گیرد. نورث اعتقاد دارد که علت عمده در کندی نرخ رشد ابتکارات عدم تلاش دولتها در تدوین حقوق مالکیت سیستماتیک بوده است. البته با شناختی که نورث از پیچیدگی تکنولوژی جدید بویژه ویژگی تفکیک ناپذیری (Indivisibility)، صرفه‌های ناشی از مقیاس (Economies of scale)، مسأله تکمیلی بودن (Complementarity) حداقل بالای سرمایه مورد نیاز (High minimum investment)، نیروی انسانی ماهر و سازمانها و نهادهای عرضه کننده خدمات دارد، وی «حقوق مالکیت» را اولین گام و پیش فرض حرکت به سوی توسعه می‌داند. مثلاً درباره انگلستان، اولین بار در سال ۱۶۲۴، یعنی بیش از صد سال قبل از شروع انقلاب صنعتی، قانون ثبت اختراعات به تصویب می‌رسد و مهمترین گام به سوی تضمین پاداش تلاشهای نوآورانه برداشته می‌شود. البته از قدیم پاداشهایی به مبتکران تعلق می‌گرفت، اما اقدام منظم و سیستماتیکی برای ایجاد تساوی بین بازده نهایی اجتماعی و خصوصی صورت نگرفته بود. مهمتر از خود قانون، ضمانت اجرایی آن و اجرای صحیح قراردادهاست که فرایند تکاملی همزمان را با پیشرفت تکنولوژی در کشورهای صنعتی داشته‌اند. اقدامات بسیاری نظیر مارک تجاری، حق تقلید، رموز تجاری و حقوق اکتشاف تدوین یافتند تا در حد ممکن انحصار این حقوق برای مخترعان و مبتکران محفوظ بماند. این اقدامات که قدرت

مبتکر را در اختصاص سهم قابل توجهی از منافع ابتکار به خودش، بالا برد، همراه با گسترش بازار، نرخ رشد پیشرفت تکنولوژی را نیز افزایش داد. بنابراین، تفسیری متقاعد کننده از وقوع انقلاب صنعتی به عنوان شتاب دهنده نرخ رشد ابتکارات و اختراعات در چارچوب تئوری نوکلاسیک این است که ترکیب حقوق مالکیت مناسب (تدوین و تنظیم و اجرای کامل آن) و گسترش کارا و فزاینده بازار موجب شد تا منابع به کانالهای جدیدی هدایت شوند.

گسترش اندازه بازار، تحولاتی را در سازماندهی امور تولیدی و تجاری پدید آورد، و در جریان تکامل سازمان اقتصادی مصنوعات است که نقش و تأثیر گذاری متقابل بین هزینه های معاملاتی و تحولات تکنیکی روشن می شود، و این تکامل سازمانی، ویژگی متمایز انقلاب صنعتی است. یک بعد مهم تکامل سازمانی کنترل بر بخشهای مختلف پروسه تولید مصنوعات به منظور در اختیار گرفتن صرفه های اقتصادی ایجاد شده در مراحل مختلف بوده است. این تفکر سازمانی حرکت تدریجی به سمت تمرکز و کنترل فرایند تولید توسط مدیران را نیز موجب شد و افزایش بازدهی تولید و در نتیجه «کار تیمی» روشن گردید و راه را برای جایگزین کردن هر چه بیشتر ماشین به جای نیروی یدی هموار نمود.

حدود یک قرن از انقلاب صنعتی می گذرد و انقلاب اقتصادی دیگر به نام انقلاب تکنولوژیک رخ داده که چهره جهان را دگرگون می نماید. هر انقلاب اقتصادی دو تحول را در خود دارد: اول تحولات اساسی در ظرفیتهای مولد جامعه به دلیل افزایش در ذخیره دانش، و دوم تحولات سازمانی به منظور تشخیص و به کارگیری این ظرفیتهای مولد. سه مرحله در ظهور و توسعه انقلاب تکنولوژیک در ذیل ارائه شده است:

۱- ظهور و توسعه قانونمندیهای علمی: هیچ تفسیر و توجیه قانع کننده ای برای ظهور و توسعه دانش علمی اولیه وجود ندارد، البته کاهش قدرت تحمیلی و انحصاری کلیسا بر تفکر انسان نسبت به محیط اطرافش، بر این جریان مؤثر بوده است. افرادی مانند گالیله، کپرنیک، کپلر و بویژه نیوتن در ایجاد انقلاب در بینش انسان نسبت به جهان اطرافش سهمی عظیم داشته اند، اما اینکه چه کسی آنها را حمایت می کرد و چه انگیزه هایی برای توسعه دانش وجود داشت، نامعلوم است.

در دوران رنسانس پشتیبانی از دانشمندان به صورت یک ثرم و ارزش اجتماعی درآمد، اما تقاضای سیستماتیک برای دانش علمی یک پدیده کاملاً مدرن بود و با افزایش در درک و فهم عمومی نسبت به مفید بودن دانش در حل مسائل علمی و روزمره، پدیدار شد. درک و تقاضای اجتماعی در سطح بالا از این حقیقت قابل استنباط است که علوم در دانشگاه ها و سازمانهای تحقیقاتی نهادینه شد. نکته قابل توجه اینکه، پیشرفت در دانش علمی باید در رشته ها و ابعاد مختلف دنبال می شد تا پیشرفت در یک رشته به وسیله عدم پیشرفت در رشته های دیگر دچار تنگنا نگردد؛ به عبارت دیگر، مسأله تفکیک ناپذیری و تکمیلی بودن به خوبی در توسعه دانش علمی قابل درک است و این ویژگی هدایت و حمایت متمرکز اندیشمندان در توسعه دانش علمی در سطوح بالای مملکتی را انکار ناپذیر می نماید.

۲- در دومین مرحله، پیوند میان دانشمندان و مبتکران در طی دوران انقلاب صنعتی صورت می گیرد. این پیوند موجب شد تا آگاهی نسبت به نرخ بازدهی بالای اجتماعی (و بالقوه خصوصی) در نتیجه گسترش علوم پایه افزایش یابد، و بنابر این بودجه های عمومی و خصوصی بالایی صرف تحقیقات پایه گردد. همچنین آگاهی و شناخت نسبت به ارتباط فزاینده میان علوم و اختراعات، موجب افزایش سرمایه گذاری در سرمایه انسانی گردید. نقش قابل ملاحظه آلمان در اواخر قرن ۱۹ در توسعه صنایع شیمیایی بیشتر به دلیل آموزش وسیع شیمیدانها در این کشور بود. مهمترین نتیجه این تحولات و تکامل علمی، درک عامه از این بود که کلید موفقیت در تحقیقات کاربردی است و بنابر این، این دستاوردها را صنعت اختراع (Invention industry) نامیدند.

۳- سومین مرحله تکامل حقوق مالکیت بود که نرخ بازده خصوصی را به سطح نرخ بازده اجتماعی نزدیک نمود. مشکل اندازه گیری پیشرفتهای فکری و خلاقیتها، اختلاف بین دو بازده را بیشتر نمود و این دولتها بودند که بیشترین سهم را در انجام تحقیقات پایه در دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقاتی رهبری می کردند، و این تأییدی بر آگاهی فراگیر اجتماعی نسبت به نرخ بالای بازدهی پیشرفتهای علمی بوده است و در عین حال قوانین و مقررات برای بالا بردن نرخ بازده خصوصی وضع گردید تا این بخش را در انجام تحقیقات تشویق و ترغیب کند.

ویژگیهای تحول تکنولوژیک که نقطه عطفی در توسعه صنعتی

پدید آوردند، عبارتند از:

۱- به کارگیری ماشینهای اتوماتیک به جای نیروی بدنی انسانی.

۲- آفرینش منابع جدید انرژی.

۳- تبدیل اساسی مواد.

ویژگی اول استمرار توسعه صنعتی و نتیجه ساده تخصص و تقسیم کار بود که ماشین را جایگزین نیروی کار می‌کرد. مثالهای بسیاری در این مورد قابل ارائه هستند، از جمله ابتکارهایی نظیر خط تولید هنری فورد، و یا کامپیوترهای با سرعت بالا را می‌توان ذکر کرد. این تحولات از دیدگاهی در پاسخگویی به بازار گسترده بوده که تولید انبوه کالا را به دنبال داشت. ویژگی دوم نیز ریشه در انقلاب صنعتی دارد، بهبود موتور بخار وات، موتورهای تراکم داخلی و منابع الکتریسیته و بالاخره راکتورهای اتمی، همه منابع جدیدی از انرژی بودند که قدرت انسان را در تسلط بر طبیعت چندین صد برابر کردند. سومین ویژگی نیز جدید نبود، زیرا بشر، عصر برنز و آهن را پشت سر گذاشته بود و این بار سنگهای آهن و مس و قلع را به ترکیبات و آلیاژهای مفید و قابل کاربرد تبدیل نمود، اما توسعه جدید در علوم شیمی، فیزیک و ژنتیک همه جهش به جای حرکت در قدرت تبدیل مواد توسط انسان محسوب می‌شوند و این تحولات بودند که منحنی عرضه دانش پایه را تغییر داده و توسعه پایدار و مستمر صنعتی را برای دارندگان آن دانشها موجب شدند.

ابعاد انقلاب دوم به لحاظ تحولات علمی، سازمانی و تکنولوژیک به اندازه‌ای گسترده بود که همپایی و تقلید از آن، با کوششهای فردی و در سطح بنگاه‌های خصوصی، دیگر برای هیچ جامعه‌ای امکان پذیر نبود. این خصوصیت باعث شد تا تئوریهای در بیان تقسیم ناپذیری قابل توجه در فرایند تولید و ضرورت یک حداقل بالای سرمایه گذاری مطرح گردد. اقتصاددانانی چون کلارک، یانگ، رودن و دیگران، این خصوصیت را که افزایش بازدهی در مقیاس وسیع توسعه سریع را به دنبال دارد، مورد توجه قرار داده، تئوریهای توسعه بر مبنای برنامه‌ریزی را تدوین و توسعه دادند.

همگرایی و هماهنگی در فرایند تولید یک واقعیت و یک ضرورت قطعی برای تطبیق با تکنولوژی جدید به حساب می‌آید و این پدیده به صورت گسترده در کشورهای صنعتی به صورت کارتلها و یا همگرایی افقی و عمودی (Vertical and horizontal)

(integrated) همزمان با توسعه سریع تکنولوژی به وجود آمده و رشد یافته‌اند. چنین راه حلی، علی‌رغم قوانین ضد انحصار و ضد تراست، برای کشورهای پیشرفته مفید و تا حدودی مورد قبول بوده و در موارد بسیاری خود دولتها مشوق چنین همگرایی‌هایی بوده‌اند. اما در کشورهای جهان سوم، که اغلب واحدهای بخش خصوصی دوران طفولیت خود را می‌گذرانند، نباید انتظار داشت که این واحدها بدون همیاری و هدایت‌های سازمان یافته دولتی بتوانند رقیب غولهای صنعتی قرار گیرند و به طور همزمان منافع ملی را حفظ نمایند.

پیشرفتهای تکنولوژیک به همراه خود عوارض سویی را در ابعاد اقتصادی و اجتماعی به همراه داشت، که در ردیف موارد شکست بازار باید مورد تحلیل قرار گیرند. این موارد شکست علل اصلی کنترل گسترده دولت بر بازار به صورت تمرکز کامل و یا تعدیل بازار بوده است. دو فرضیه بیانگر این انتقال و تبدیل بودند، هر دو فرضیه ریشه در تخصص و تقسیم کار دارد و نتیجه مستقیم انقلاب اقتصادی دوم هستند:

۱- بازار رقابت موجب «الینه شدن» (Alienation) گسترده گردید، زیرا ویژگی خاص روابط مبادلات اقتصادی به گروه خاصی توانایی داد تا با روشهای مختلف بر مسأله «سواری - مجانی» (Free - rider) کنترل و تسلط یابند و تا حدود زیادی بر دولت و سیاستهای دولتی تأثیر گذارند.

۲- بازار رقابتی گروه‌های ویژه‌ای را بر آن داشت تا در مقابل پیامدهای الیناسیون خود را در امان نگاه دارند، بدین ترتیب که با نفوذ در دولت، حقوق مالکیت را آنگونه تغییر دهند که امتیازهای انحصاری به دست آورده، از فشار رقابتی بکاهند.

بیان کارل پولانی (Karl polanyi) در مورد فرایند انتقال فوق این است (۱۰) که اساس قرار گرفتن بازار در جامعه قرن ۱۹ اروپا موجب شد تا جامعه به صورت ذاتی بی ثبات گردد، زیرا با تبدیل عملی زمین، پول و انسان به کالا، ارکان اجتماعی جامعه متزلزل گردید؛ به عبارت دیگر، روابط انسانی و اجتماعی سنتی، همچون حفظ عدالت در نرخ بازدهی، اعتماد و همکاریها جای خود را به عدم اعتماد و تضاد منافع در روابط مبادلاتی داد. پیامد اشتغال فکری گسترده مدیران برای ایجاد تخصص و تقسیم کار بیشتر، قطع روابط ارزشی شخصی و اجتماعی را موجب می‌شد، که اساس توافق در ایدئولوژی آگاهانه را تشکیل می‌داد. بعلاوه نظام

مآخذ و منابع:

۱- رجوع شود به:

The Economist, Oct. 16-22, The Nobel Prize for Economics.

۲- برای نمونه به منابع ذیل رجوع شود:

David. C. Colander, edi "Neoclassical political Economy: The Analysis of Rent - Seeking and DUP Activities". Ballinger publishing Company. Cambridge - 1984; Robert D. Tollison "Rent Seeking: A survey" KYKLOS, Vol. 35, 1982. Fasc 4.; J. Buchanan "Rent Seeking and profit Seeking" in Buchanan, TULLOCK (edi) "A Theory of Rent Seeking Society" Texas A & M University Press, 1980; Agnar Sandmo "Buchanan on political Economy" A Review Article" Journal of Economic Literture, Vol. XX VIII, March 1990.

۳- رجوع شود به:

Srinivasan, T.N. "Neoclassical Political Economy, The State and Economic Development". Assian Development Review, Vol. 3, No. 2, 1985.

۴- رجوع شود به فصل ایدئولوژی و مسأله «سواری مجانی» صفحه ۴۷ از منبع ذیل:
Douglas North "Structure and Change in Economic History" Norton and Company, 1981.

۵- رجوع شود به مبحث مقدمه‌ای بر ساختار اقتصادی صفحه ۱۶ از مآخذ شماره ۴.

۶- به مآخذ ذیل رجوع شود:

Douglas North "Three Approaches to the Study of Institotions" in D.C. Colander, edi. (1984).

۷- دولت در «تحلیل نئوکلاسیک» و از دیدگاه نورث سازمانی است که از لحاظ قدرت دارای برتری نسبی در حدود مرزهای جغرافیایی خود است و بر مردم تحت حاکمیت خود مالیات وضع می‌کند، و از آنجا که دولت از یک قدرت برتر برخوردار است، در وضعیتی است که می‌تواند حقوق مالکیت را مشخص کند و ضمانت اجرایی اعمال آن حقوق را به عهده بگیرد.

۸- رجوع شود به تئوری نئوکلاسیک دولت از مآخذ شماره ۴.

۹- رجوع شود به:

A. E. Musson (edi) 1972 "Science, Technology and Economic Growth in the 18th Century" London, Macmillan and Co.

۱۰- کارل پولانی «انتقال بزرگ» سال ۱۹۷۵، ارائه شده در مآخذ شماره ۴ صفحه ۱۸۰.

۱۱- بخش انقلاب دوم اقتصادی و پیامدهای آن از مآخذ شماره ۴ صفحه ۱۸۲.

بازار به صورت ذاتی، عوامل عدم ثبات را در خود رشد می‌داد، بدین ترتیب پیشرفت تکنولوژی، نوسانات شدیدی را در روابط مبادلاتی به وجود آورد و گروه‌های ویژه را بر آن داشت تا برای استمرار در حفظ منافع خود، دولت را تحت تسلط خود بگیرند و از فشار رقابتی ناشی از کاهش هزینه‌های معاملاتی (شامل هزینه‌های حمل و نقل و ...) بکاهند و کاملاً طبیعی بود که در چنین شرایطی، مارکس تئوری منازعه طبقاتی را ارائه دهد و یا شومپتر اوج سرمایه‌داری را همراه با الیناسیون ایدئولوژیک و بنابر این فروپاشی سیستم بداند. آنچه که پولانی و شومپتر و تا حدودی مارکس به آن توجه نداشته‌اند، تسلط گروه‌های خاص بر دولت و سیاستهای دولتی به منظور حفظ منافع در روابط و مبادلات اقتصادی است.

اقتصاد نئوکلاسیک، کاربرد افزایش کارآیی و کاهش قابل توجه در هزینه‌های معاملاتی در انقلاب اقتصادی را به خوبی تشخیص داده، مورد تحلیل قرار می‌دهد، اما در تحلیل پیامدهای ایدئولوژیک ناتوان بوده است، در حالی که نورث اعتقاد دارد که ثبات هر جامعه‌ای نیازمند به نوعی ایدئولوژی مافوق ساختاری برای قانونمند نمودن قوانین بازی (Rules of the game) است. (۱۱)

موفقیت تحلیلهای مارکسیست‌ها بر این بود که آنها بر تحولات ساختاری و تضاد بین ظرفیتهای بالقوه تولیدی جامعه و ساختار حقوق مالکیت تأکید نمودند، اما ضعف آنها در این بود که این کاستی‌ها و به ویژه الیناسیون را تنها به سرمایه‌داری مرتبط نمودند، در حالی که این کاستی پیامد ذاتی سازمانی، ناشی از انقلاب صنعتی بوده و عدم اعتماد، بی‌علاقه بودن به کار، سوء استفاده و فرصت طلبی، همه عوارض خارجی هستند که هم در کشورهای کمونیستی وجود داشته‌وهم کشورهای اروپایی را شامل می‌شده است.

پانویس:

۱- واژه «رانت جوئی» (Rent seeking) ابتدا توسط کروگر (Krueger 1974) معرفی شد، اگرچه تئوری آن قبلاً توسط تالوک (Tullock 1967) ارائه شده بود. مفهوم ساده آن انتقال درآمد از مصرف کننده به انحصارگر می‌باشد و غالباً این امتیازهای انحصاری بوسیله دولت برای افراد و یا گروه‌های خاص بوجود می‌آید. رجوع شود به: (The New Palgraue, A Dictionary of Economics Edi. by J. Eatwell and others, Vol. 4. PP. 147-150)